

سیاست خارجی هنجارگرا با تأکید بر اتحادیه اروپا

دکتر علی امیدی^۱، فاطمه خدری^۲

چکیده

یکی از الزاماتی که اتحادیه اروپا در دنیای بعد از جنگ برای خود ضروری میدید، همگرایی بیشتر در پرتو هویت اروپایی بود. حقوق بشر، دموکراسی، حاکمیت قانون را می‌توان از عناصر هویت اروپایی قلمداد نمود که این اتحادیه تلاش دارد در قالب همگرایی منطقه‌ای به ترویج آن در سطح جهان پردازد؛ و بدین ترتیب در نظم جهانی و ساختن هنجارهای بین‌المللی سهم باشد. بنابراین اتحادیه اروپا در قالب سیاست خارجی و امنیتی مشترک سعی در ارائه سیاست خارجی هنجارگرا دارد. یکی از اساسی‌ترین هنجارهای بین‌المللی که سنگ بنای سیاست خارجی و امنیتی اروپا قلمداد می‌گردد حقوق بشر است. اتحادیه اروپا بر این ادعاست که، حقوق بشر را سرلوحه روابط خویش قرار داده و حقوق بشر عامل اساسی در روابط این اتحادیه با سایر کشورهاست؛ در این فصل به بررسی سیاست خارجی هنجارگرا و نقش حقوق بشر در سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: اتحادیه اروپا، سازه‌انگاری، سیاست خارجی هنجارگرا، حقوق بشر.

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان

مقدمه

کلیه حقوق و آزادی‌های اساسی که انسان به خاطر انسان بودن - جدای از جنس، زبان، نژاد و مذهب - از آن برخوردار است و برای زندگی انسان ضروری است، حقوق بشر نامیده می‌شود (امیدی، ۱۳۸۸: ۳۰۱). حقوق بشر از واقعیت بشر سرچشمه می‌گیرد و هدیه از سوی دولتی خاص یا نظام قانونی نیست، بنابراین همه افراد بشر از حقوق یکسانی برخوردارند که باید به طور مساوی، اجتناب ناپذیر و عمومی اجرا شود (Donnelly: 2007: 21); در واقع حقوق بشر در پی صیانت و پاسداری از افراد در مقابل سوء استفاده حکومت‌ها از قدرت می‌باشد.

مفهوم حقوق بشر در سطح بین‌المللی دچار تحولاتی عمیق گردیده است، به طوری که در نظام سنتی بین‌المللی حاکمیت مطلق دولتها بر اتباع و شهروندان در بعد داخلی و استقلال عمل در روابط خارجی حق انحصاری و جهانی دولتها محسوب می‌شد (ممتاز، ۱۳۷۷: ۱۶); اما ماهیت جوهری حقوق بشر با انقلاب کبیر فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه شکل گرفت. اگرچه در اواخر قرن نوزدهم تحت تأثیر رویکردهای جامعه‌شناختی مفهوم حقوق بشر با افول مواجهه، و جنگ جهانی اول و دوم که متاثر از رویکردهای عقلی دولتی شکل گرفت، در تضعیف مجدد آن نقش داشت، اما پس از جنگ جهانی دوم با احیاء اندیشه حقوق طبیعی مواجهه ایم، اندیشه‌ای که احیاگر حقوق بشر شد و میراث این احیاء را میتوان اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸ دانست. اعلامیه‌ای که با تصویب دو میثاق بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۶۸ تکمیل شد. در اینجاست که حقوق بشر به گونه‌ای با سیاست و قدرت ارتباط پیدا می‌کند، به عبارتی حقوق بشر، اجرا یا عدم اجرای معیارهای آن به عنوان گفتمانی در سطح جامعه بین‌الملل نمود پیدا می‌کند.

با عنایت به باز شدن مباحث حقوق بشری، تمام بازیگران بین‌المللی به صورت مستقیم و غیر مستقیم از این پدیده متاثر هستند؛ به گونه‌ای که با دقت قابل ملاحظه‌ای میتوان گفت حقوق بشر در حال حاضر یکی از اصلی‌ترین موضوعات سیاست خارجی کشورهاست، و کمتر دولتی را می‌توان یافت که در عرصه بین‌المللی و تعاملات خارجی نسبت به حقوق بشر بی‌توجه باشد (سجادپور و محمدی، ۱۳۹۰: ۲). دولتها دارای ابزار و وسایل مختلفی برای تأثیر در حقوق بشر دیگر جوامع هستند: از دیپلماسی آرام گرفته تا تحریم‌های اقتصادی و مداخلات نظامی. همه این ابزارها از دو عیب عمده رنج می‌برند: دولتهای به کار گیرنده این ابزار معمولاً تا حد زیادی انگیزه منافع شخصی دارند و دولت هدف نیز دارای منفعتی قوی در ایستادن در برابر

فشارهاست. این بدان معنی نیست که سیاست خارجی نمیتواند حقوق بشر را بهبود بخشد بلکه فقط بدین معناست که دستاوردهایش احتمالاً محدود و ناموزون خواهد بود (فریمن، ۱۳۸۷: ۱۲۹).

اتحادیه اروپا یکی از نهادهایی است که برای حقوق بشر در سیاست خارجی خود اهمیت ویژه ای قائل است. هویت حقوق بشری اتحادیه اروپا مرزهای خودی و غیرخودی را در روابط بین الملل نوین ایجاد کرده است. هنجارهای حقوق بشری امروز به ما کمک می کنند که گروه بندی دولت ها را بشناسیم. امروزه ما شاهد برساخته شدن کلپ لیبرال در ورای هنجار حقوق بشر بین الملل هستیم؛ به این معنا که در این میان اتحادیه اروپا، معیاری برای کلپ لیبرال است و هر کشوری که خواهان پیوستن به این کلپ باشد، ناچار به پیروی از هنجارهای حقوق بشر بین المللی است. بنابراین حقوق بشر مدنظر اتحادیه اروپا بر مبنای سکولاریسم و لیبرالیسم شکل گرفته و به یکی از فاکتورهای اصلی هویت اروپایی تبدیل شده است. اتحادیه اروپا سعی در نشر حقوق بشر در نظام بین الملل دارد

چهارچوب نظری

سیاست خارجی آن دسته از روابط را در بر می گیرد که حکومتها متصدی آن باشند. به تعبیری دیگر، سیاست خارجی عبارت است از یک استراتژی یا یک رشته اعمال از پیش طرح ریزی شده توسط تصمیم گیرندگان حکومتی که مقصود آن دست یابی به اهدافی معین، در چهارچوب منافع ملی و در محیط بین الملل است بطور خلاصه سیاست خارجی شامل تعیین و اجرای یک سلسله اهداف و منافع ملی است که در صحنه بین المللی از سوی دولتها انجام می پذیرد. سیاست خارجی می تواند ابتکار عمل یک دولت و یا واکنش آن در قبال کنش دیگر دولتها باشد. (خوشوقت ۱۴۵ : ۱۳۷۵).

در سال های اخیر و با توجه به گرایش فزاینده محققان سازه انگار به مطالعات تجربی و تاریخی، مشخص شده است که سازه انگاری از ظرفیت نظری قابل توجهی برای تحلیل سیاست خارجی برخوردار است. نقطه عزیمت نظریه سازه انگارنه سیاست خارجی را نقد مفهوم انسان اقتصادی پیشینه جویی میدانند که در مرکز تحلیل واقع گرایانه و نئو لیبرال از سیاست خارجی قرار دارد که مفاهیم، ارزش ها، افکار یا هنجارها را صرفاً ابزاری برای تأکید بر منافع مشخص و توجیه آن ها میدانند. همان گونه که گفته شد، از دید سازه انگاران، کنش های کنش گران را هنجارها هدایت می کنند، یعنی انتظارات بین الادهانی مشترک و مبتنی بر ارزش ها در مورد رفتارها؛ در نتیجه کنش

گران از دید آن‌ها انسان جامعه شناختی و ایفاکننده نقش است نه انسان اقتصادی؛ از این منظر تصمیم‌گیرندگان براساس هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی-فرهنگی، و حضور در نهادهاست تصمیم‌گیری می‌کنند. هنجارها هستند که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند و در نتیجه، کنش گران براساس منطقی‌زیبندگی یا تناسب عمل می‌کنند؛ از این منظر، هنجارها تابع منافع کنش گران نیستند بلکه به این منافع شکل می‌دهند؛ به علاوه تأثیر آنها در حد تحدید یا تشویق کنش نیست، بلکه تأثیری تکوینی است، یعنی اهداف کنش گران را مشروعیت می‌بخشند و در نتیجه آن‌ها را تعریف می‌کنند (هادیان، ۱۳۸۲: ۱۷).

در جامعه بین‌المللی سه دسته از هنجارها وجود دارد که بر سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد:

- اول هنجارهای عام که انتظارات مبتنی بر ارزش یکسان را برای همه کشورها ایجاد می‌کند (مانند حقوق بین‌الملل عمومی، قوانین و قواعد سازمان‌های بین‌المللی و تصمیمات نهایی کنفرانس‌های بین‌المللی)؛

- دوم هنجارهای خاص که در مورد بعضی از کشورها به کار می‌رود و همه آن‌ها را شامل نمی‌شود (مثلاً رفتارهای شایع و رایج در سازمان و کنفرانس اسلامی)؛

- سوم هنجارهایی که نقش‌های اجتماعی مختلفی را تعریف می‌کنند و به تبع آن انتظارات متفاوتی را برای کشورها ایجاد می‌کنند (مثلاً همکاری در زمینه توسعه، هنجارهای متفاوتی را برای کشورهای اعطاکننده و دریافت‌کننده وام ایجاد می‌کند). تأثیر گذاری هنجارهای بین‌المللی بر سیاست خارجی از طریق جامعه‌پذیری فراملی صورت می‌گیرد. بدین دلیل است که کشورها دل‌نگران و دل‌مشغول اعتبار و وجهه بین‌المللی خود، نه تنها به عنوان هم‌پیمانان و یا شرکای قابل اعتماد در مذاکره بلکه به عنوان اعضای دارای حسن شهرت بین‌المللی هستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶).

به باور سازه‌انگاران بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و برداشت‌های خود که برآمده از هویت آن‌هاست، دست به کنش و واکنش می‌زنند و در این تعامل، واقعیت را می‌سازند. نمود این امر در تحلیل سیاست خارجی یک کشور آن است که بازیگران (دولت‌ها) بر پایه هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و خودشان نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند و هویت آنها دگرگون می‌شود؛ در اینجا کشورها یا بازیگران صحنه بین‌الملل تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و سرانجام اجرا می‌کنند ولی آن‌ها این کارها را با درک خود از جهان انجام می‌دهند. پس در

اینجا از دید سازه‌انگاران سیاست خارجی عمل بر ساخته شدن است؛ از این رو اسمیت^۱ تحت تأثیر ونت که گفته بود آناژشی ساخته دولت هاست می‌گوید سیاست خارجی آن چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند (Smitt; 2002: 2).

هویت کنش‌گران به تعبیر سازه‌انگاری ساخته می‌شود؛ با این ساخت است که منافع ملی و همچنین کنش‌های کنش‌گران شکل می‌گیرد. از این منظر گفته می‌شود کنش‌گران، قائل به شکل اجتماعی بوده و هویت آنها محصول ساختارهای اجتماعی بین‌الذنهانی است. یکی از مهم‌ترین نتایج این توجه به هویت، احیای تفاوت میان دولت‌هاست؛ یعنی واحدهای سیاسی، عملاً در سیاست جهان در چهره بازیگران مختلفی جلوه‌گر می‌شوند (هوپیف، ۱۳۸۶: ۲۳).

بر همین اساس، اتحادیه اروپا از جمله بازیگرانی است که با توجه به نظریه سازه‌انگاری به بحث‌های هویتی تأکید زیادی می‌کند. هویت اتحادیه اروپا بر اساس ارزش‌هایی مانند حقوق بشر و دموکراسی ساخته شده است؛ دلیل عمده آن گسترش فرهنگ کانتی درون اروپا و ترویج فرهنگ لیبرال دموکراسی از طریق ساختارهای سیاسی متنوع است. استقرار نظام‌های جمهوری و دموکراتیک بر اساس آزادی فردی، حکومت قانون، برابری شهروندان در برابر قانون و به حاشیه رفتن توسل به خشونت، هویتی را برای اروپا به ارمغان آورده است که بیش از آنکه محصول تعاملات بین‌المللی باشد، محصول و نتیجه تعاملات داخلی است. این هویت اجتماعی تا اندازه‌ای از شخصیت و ماهیت دموکراتیک ساختارهای داخلی نشئت می‌گیرد و به تعریف هویت جمعی از اروپاییان در عرصه بین‌المللی منجر می‌شود. بر اساس همین هویت نیز انتظارات خاصی از اروپا و اروپایی بودن می‌رود. همچنان که در عرصه داخلی کنش‌ها به وسیله رضایت شهروندان، عدالت اجتماعی، عدم توسل به خشونت، حل و فصل مسالمت‌آمیز و مصالحه جویانه ستیزهای سیاسی مقید شده است، در عرصه بین‌المللی نیز از عوامل یاد شده تأثیر پذیرفته است (وهاب پور، ۱۳۸۴: ۱۰).

سیاست خارجی هنجارگرا با تأکید بر اتحادیه اروپا

در برخی از نظریات روابط بین‌الملل از جمله سازه‌انگاری، به نقش هنجارها در شکل‌گیری سیاست خارجی توجه شده است. بنابراین، برخی تلاش نموده‌اند که این مفاهیم نظری را در سیاست بین‌الملل مصداق‌سازی نمایند؛ در این راستا برخی صاحب‌نظران اروپایی از اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر هنجاری در روابط بین‌الملل نام برده‌اند. اتحادیه اروپا همواره

بازیگری متفاوت در عرصه بین‌المللی قلمداد شده است. عبارت‌هایی چون قدرت مدنی^۱، قدر نرم^۲، و اخیراً قدرت هنجاری^۳ برای توصیف جایگاه اتحادیه اروپایی در روابط بین‌الملل به کار رفته است؛ که در ذیل به بررسی هر کدام از این مفاهیم که تا حدودی با هم هم‌پوشانی دارند می‌پردازیم.

قدرت مدنی

مفهوم قدرت مدنی که توسط دوشن^۴ مطرح شده، عرفی شدن یا هنجاری شدن روابط بین‌الملل از طریق مواجهه با مسائل بین‌المللی در حیطه سیاست قراردادی را مد نظر دارد (شیرغلامی، ۱۳۸۶: ۸۸۶).

قدرت نرم

قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب مطلوب از طریق جاذبه؛ نه از طریق اجبار یا تطمیع. قدرت نرم از جذابیت فرهنگ، ایده آل‌های سیاسی، و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌شود. وقتی سیاست‌های ما از نظر دیگران مشروع و مورد قبول باشد، قدرت نرم ما افزایش می‌یابد؛ از نظر نای^۵ "وقتی بتوانی دیگران را وادار کنی ایده آل‌هایت را بپذیرند و آنچه را بخواهند که تو می‌خواهی، در این صوت مجبور نخواهی بود برای هم جهت کردن آنها با خود پول زیادی صرف اجرای سیاست هویج و چماق کنی. اغوا همیشه مؤثرتر از اکراه است و ارزش‌های زیادی مانند، دموکراسی، حقوق بشر و فرصت‌های فردی وجود دارند که به شدت اغواکننده اند (نای، ۱۳۸۹: ۹۶). بنابراین این نوع قدرت بر هنجارها، انگاره‌ها، ایدئولوژی، نهادهای سیاسی، اخلاق و فرهنگ متکی است (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۹: ۸).

قدرت هنجاری

مانرز^۶ مفهوم قدرت هنجاری را مطرح کرده است و اتحادیه اروپا را مصداق یک قدرت هنجاری می‌داند. وی بر این ادعا است که اتحادیه اروپا سعی در نشر و هنجاری نمودن قواعد و ارزش‌ها در امور بین‌الملل از طریق ابزار مسالمت‌آمیز دارد. اسناد رسمی اتحادیه اروپا نیز

-
- 1- Civil Power
 - 2- Soft Power
 - 3- Normative Power
 - 4- Duchene
 - 5- Joseph Nye
 - 6- Manners

این موضوع را تصدیق می‌نمایند. برای تحلیل سیاست خارجی هنجاری باید شاخص های این نوع سیاست خارجی را بررسی نمود. صاحب نظران برای سیاست خارجی هنجاری سه شاخص برشمرده اند: این که یک بازیگر به دنبال چه چیزی است (اهداف آن)؛ چگونه عمل می کند (ابزارهای سیاسی آن)؛ و چه دستاوردهایی دارد (نتایج آن). که در ذیل به بررسی هرکدام از این موارد و تطبیق آن با عملکرد اتحادیه اروپا می‌پردازیم.

اهداف سیاست خارجی هنجاری

اهداف سیاست خارجی هنجاری آنهایی هستند که غایت آن تلاش برای شکل دادن به محیط بین المللی و تنظیم آن از طریق رژیم ها، سازمان ها و حقوق بین الملل است؛ در این قالب گفته می شود که اهداف هنجاری شامل مواردی چون توسعه، صلح، دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون میشوند. بنابراین اتحادیه اروپا تلاش دارد تا با ارائه الگویی متفاوت به عنوان قدرت نرم افزارانه در عرصه های مدیریت بحران، پیشگیری از مناقشات، صلح بانی، بازسازی اقتصادی، سیاست خارجی هنجاری را به مورد اجرا گذاشته و به گسترش و تعمیق معیارهای اروپایی در سطح نظام بین الملل و تأثیرگذاری بر سیاست شرکا و طرف های اقتصادی و تجاری خود پردازد. ارتقاء همگرایی منطقه ای، حقوق بشر، توسعه، گسترش دموکراسی و حکومت قانون اهداف اعلامی سیاست خارجی مشترک اروپایی در این رهگذر است که از شالوده ای ارزشی و هنجاری برخوردار است (واعظی، ۱۳۹۰: ۷).

ابزارهای سیاست خارجی

ارتقاء اهداف هنجاری مانند نهادینه شدن حقوق بشر و معیارهای دموکراتیک باید از طریق برخی ابزارها تامین شود؛ در این راستا ابزار سیاست هنجاری از اهمیت زیادی برخوردار است؛ اگر سیاست خارجی هنجاری معادل با مفاهیم قدرت مدنی باشد، ابزارهای هنجاری شامل ابزارهای اقتصادی، اجتماعی، دیپلماتیک و فرهنگی در مقابل ابزار نظامی خواهد بود؛ در مورد جامعه اروپایی، دوشن معتقد بود که فقدان ابزارهای نظامی مشترک در این مجموعه، به جای اینکه منبع ضعف باشد، نشان از منزلت نقش آن در جهان است. ویتمن^۱ با تعمیم این ادعا به شرایط فعلی اتحادیه اروپایی، معتقد است که حتی اگر اتحادیه، قابلیت نظامی خود را توسعه دهد، شاخصه مدنی آن در مقابل طبیعت ثانویه ابزارهای نظامی، همچنان به جای خود باقی خواهد بود؛ در واقع تفاوت هنجاری زیادی بین محافظت از حقوق بشر و دموکراسی از طریق

ابزارهای نظامی در مقابل تعقیب همین اهداف از راه مساعدت و دیپلماسی وجود دارد (شیرغلامی، ۱۳۸۶: ۸۹۴).

نتایج هنجاری

نقطه ای است که در آن می‌توان بین کنش‌های مستقیم یک بازیگر بین‌المللی از یک سو و استقرار یک محیط بین‌الملل قاعده‌مند از سوی دیگر خط مشخص ترسیم کرد. انجام چنین کاری به سادگی ممکن نیست؛ به استثنای اقدامات نظامی که تأثیر آنها کاملاً مشهود است، ارزیابی نتایج اغلب سیاست‌ها در قبال یک کشور مستلزم یک تحلیل تفصیلی و پیچیده است (Tocci; 2007:10).

چالش‌هایی در برابر اتحادیه اروپا برای اتخاذ یک سیاست خارجی هنجاری وجود دارد اما اتحادیه اروپا سعی کرده خود را به عنوان یک قدرت هنجاری معرفی نماید؛ در همین رابطه نشریه رسمی اتحادیه اروپا^۱ در بهار ۲۰۰۶، شماره ویژه‌ای را به مسئله هویت بین‌المللی اروپا اختصاص داد؛ در این شماره برخی از برجسته‌ترین پژوهشگران سیاست خارجی اروپا به تحلیل نقش و جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل پرداختند. دیدگاه غالب این عده از نویسندگان آن است که اتحادیه توانسته است از زمان تصویب معاهده ماستریخت^۲ تاکنون خود را به سطح یک قدرت هنجاری برساند (کیانی، ۱۳۹۰: ۲۸۶). برخی بر این باورند که مفاهیم قدرت مدنی و قدرت نرم افزارانه اروپایی نشان از ضعف بنیادین ژئوپولیتیک اتحادیه در صحنه بین‌المللی تلقی می‌شود. با وجود این پاره‌ای دیگر از تحلیل‌گران سیاست اروپایی معتقدند که خصیصه غیر نظامی قدرت اروپا عامل اصلی نفوذ و گسترش ارزش‌ها و هنجارهای اروپایی در صحنه سیاست جهانی می‌باشد. تعدادی دیگر نیز مفهوم اروپا به عنوان قدرت هنجاری را بازتاب رهیافت نواستعمارگرانه اروپا برای اهداف سده نوزدهمی دانسته‌اند (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۴).

سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا (CFSP)^۳

یکی از اهداف اتحادیه اروپا در دهه اخیر دست‌یابی به سیاست خارجی و امنیتی مشترک است. کشورهای اروپایی بر آن هستند که به موازات همگرایی بیشتر در درون خود یک موضع مشترک نیز در خارج از مرزهای خود داشته باشند. سیاست خارجی و امنیتی مشترک به معنای روش و شیوه اتحادیه اروپا برای پاسخگویی به چالش‌های خارجی براساس منافع و ارزش‌های مشترک

1- Official Journal of the European Union

2- Maastricht Treaty

3- Common Foreign and Security Policy

است. اتحادیه اروپا هیچ گاه ادعای دست یابی به سیاست خارجی واحد را نداشته است، بلکه از سیاست خارجی مشترک حمایت می کند. دلیل تلاش اروپا برای اتخاذ سیاست خارجی مشترک را در فضای سیاسی بعد از جنگ سرد جست و جو کرد. شرایط بعد از جنگ سرد این واقعیت را برای اروپا آشکار ساخت که اگر همگرایی اقتصادی به همگرایی سیاسی منجر نشود، با وجود توان بالای اقتصادی، همواره به عنوان قدرت درجه دوم محسوب میگردند. به عبارت دیگر اتحادیه اروپا از اینکه یک غول اقتصادی و کوتوله سیاسی باشد خشنود و راضی نبود (استویانف، ۲۰۰۷: ۲۲).

پیمان ماستریخت نقطه عطفی در حیات سیاسی اتحادیه اروپا تلقی می گردد. حیات سیاسی اتحادیه اروپا به دو دوره متمایز جنگ سرد و پس از آن و یا قبل و بعد معاهده ماستریخت قابل تقسیم بندی است؛ در دوره جنگ سرد، جامعه اروپا اساساً یک نهاد کاملاً بین الدولی و گوهر فعالیت آن نیز اقتصادی بود. خاتمه جنگ سرد برای دول اروپایی به معنای آغازی دوباره در قلمرو همگرایی به شمار میرفت. منظور از آغازی دوباره آن است که اتحادیه در قالب معاهده ماستریخت در سال ۱۹۹۲، گام های بلندی را هم به سوی توسعه و هم تعمیق همگرایی برداشته است. گسترش مرزهای جغرافیایی اتحادیه به سمت جمهوری های اروپای مرکزی و شرقی به منزله توسعه و تشکیل اتحادیه اروپایی (یورو) به مثابه تعمیق. افزون بر این برای اروپا با هدف توسعه نهادی اتحادیه و نیز تقویت نقش بین المللی آن، اقدام به تشکیل نهاد نمایندگی سیاست خارجی و امنیتی مشترک نمودند. تصمیمی که در جریان نشست ماستریخت گرفته شد و پس از معاهده آمستردام^۱ (۱۹۹۷) به مرحله اجرا در آمد. (قوام، کیانی، ۱۳۸۹: ۱۷).

معاهده ماستریخت یک سازمان جدید به نام اتحادیه اروپا ایجاد کرد که بر سه پایه استوار است، (۱) جامعه اروپا، (۲) سیاست خارجی و امنیتی مشترک، (۳) همکاری در زمینه های دادگستری و امور داخلی (نیل بیوجنت، ۱۳۸۴: ۹۴). پیمان ۱۹۹۱ ماستریخت ساختار نوین سیاست خارجی اروپایی را یک مرحله به پیش برد و این پیمان یک رکن مشخص فرادولتی برای سیاست خارجی و امنیتی به وجود آورد و مفاهیم اقدامات مشترک و عامی که کشورهای عضو به اجرا میگذارند را تبیین کرد. پیمان احراز اکثریت مطلوب برای تصمیم گیری در مورد موضوعاتی که کلیه کشورهای عضو در خصوص این شیوه تصمیم گیری اتفاق نظر دارند را مجاز شمرده است. پیمان ماستریخت برای سیاست خارجی و امنیتی مشترک بودجه لازم را در نظر گرفت

(خالوزاده، ۱۳۷۷: ۳۹). همچنین در پیمان آمستردام (۱۹۹۷)، پیمان نیس^۱ (۲۰۰۰)، لیسبون^۲ (۲۰۰۷) بر اجرای سیاست خارجی و امنیتی مشترک تأکید شد.

از سال ۱۹۹۵ تمام تلاش‌ها متوجه نهادهایی شد که می‌توانستند متصدی سیاست خارجی و امنیتی مشترک شوند. مجموع دو نگرش در مورد اتحادیه اروپایی وجود دارد (۱) رویکرد اروپایی و فوق ملی که بلژیک، یونان و هلند از آن حمایت می‌کردند. (۲) رویکرد بین‌الدولتی کشورهای آلمان و فرانسه از آن حمایت می‌کردند. دو نظر فوق‌الذکر در کنفرانس بین‌حکومتی آمستردام در سال ۱۹۹۶ که پیمان آن در ۲ اکتبر به امضای شرکت‌کنندگان در کنفرانس رسید؛ موجب بروز اختلاف نظرهایی بین فرانسه، آلمان و انگلیس گردید؛ در نتیجه آن با گفتگوهای بعدی منجر به حصول یک توافق کلی گردید که در فصل سوم پیمان مذکور تحت عنوان «یک سیاست قدرت کارآمد» که بتواند هویت مستقل خود را در عرصه بین‌المللی به اثبات برساند، گنجانیده شد؛ در این پیمان اداره سیاست خارجی و امنیتی مشترک همچنان براساس و پایه اجماع و اتفاق آراء در صلاحیت شورای اروپا باقی ماند؛ که صلاحیت خود را به حوزه دفاع و استراتژیهای مشترک که در این کنفرانس مطرح شد نیز تعمیم می‌داد. لذا نقش شورای وزیران تا حدودی به حاشیه رانده شد؛ از این رو می‌توان گفت که نظر فرانسه و آلمان و رویکرد بین‌دولتی بودن سیاست‌گذاری خارجی اتحادیه اروپا بر نظر دیگر رویکرد اروپایی و فوق ملی تفوق یافت؛ در این راستا بنا به پیشنهاد فرانسه ارگان نمایندگی عالی سیاست خارجی و امنیتی تاسیس گردید، که دبیر کل شورای اروپا هم محسوب می‌شد و با شورا و ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا همکاری گسترده‌ای دارد. (Hass; 2002:130).

در سال‌های آغازین دهه ۲۰۰۰ اتحادیه اروپا با تشکیل وزارت امور خارجه کارآمد و طرح قانون اساسی اروپا در صدد بود به عنوان یک بازیگر واحد و فعال در عرصه روابط خارجی حضور داشته باشد، چرا که در غیر این صورت وحدت اروپا را نمی‌توان کامل و اقدامی انجام شده تلقی نمود (افغان، ۱۳۹۰: ۸۷-۸۸)؛ در سال ۲۰۰۷ و در معاهده لیسبون در حوزه سیاست خارجی اتحادیه اروپا پست جدید نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی را به وجود آورد؛ که معاون کمیسیون نیز خواهد بود و انتخابش باید به تایید پارلمان اروپا برسد. وظایف بیشتری نیز به نماینده عالی که از این پس وظایف کمیسیونر روابط خارجی را نیز بر عهده خواهد داشت و

1- Nice Treaty

2- Lisbon Treaty

به عنوان معاون کمیسیون از یک کرسی نیز در کمیسیون اروپا برخوردار خواهد بود، اعطاء شده است. این امر سبب همکاری بیشتر میان شورا و کمیسیون خواهد شد و به اتخاذ یک سیاست واحد خارجی و امنیتی کمک خواهد کرد. نماینده عالی همچنان ریاست «شورای امور خارجی» و «سرویس فعالیت های خارجی» را برعهده خواهد داشت؛ که به وزارت امور خارجه شبیه و در واقع نهادی مرکزی برای هماهنگ سازی امور خارجی خواهد بود؛ و نیز قادر به تقویت و بهبود وضعیت نمایندگی های دیپلماتیک در خارج خواهد بود (ایزدی، ۱۳۸۷: ۲۲).

در مورد میزان موفقیت سیاست خارجی مشترک اروپا میتوان گفت هرچند مجموعه ای از عوامل مختلف از جمله ساختار پیچیده اتحادیه اروپا، تعدد بازیگران، فرایند پیچیده تصمیم گیری، نبود یا کم رنگ بودن هویت اروپایی، و از همه مهم تر تضاد میان منافع بازیگران اصلی اتحادیه اروپا را مانع همگرایی میدانند، اما در مقایسه با آنچه پیش از تدوین سیاست خارجی و امنیت مشترک جریان داشت، امروز می توان CFSP را یک موفقیت تلقی کرد. در حال حاضر ۷۰ درصد مواضع دولت های عضو اتحادیه از طریق سازوکار CFSP هماهنگ می شود. این موفقیت به خصوص در مورد کارکرد مواضع مشترک و هماهنگی در سازمان های بین المللی هم چون سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی حایز اهمیت است. در چنین مجامعی کشورهای اتحادیه اروپا مانند یک بلوک عمل می کنند که این امر موجب پیشبرد مؤثر منافع شان می گردد (استویانف، ۲۰۰۷: ۹).

برای مثال هر ۲۸ عضو اتحادیه اروپا در سومین کمیته مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۸ به قطع نامه ی وضعیت حقوق بشر در ایران رای مثبت دادند. در این مدرک جامعه بین المللی عمیقاً در ارتباط با نقض حقوق بشر در ایران ابراز نگرانی می کرد (شورای اروپا، ۲۰۰۸: ۳).

هویت اروپایی

نقش تعیین کننده ای که معاهده ماستریخت در توسعه اتحادیه اروپا به جای گذاشت، اصلی ترین عامل در پیدایش و یا قوت یابی نظریات و رویکردهای هویتی در فهم اتحادیه اروپا بوده است. عمده نظرات هویتی بر این باورند که همگرایی اروپایی از دهه ۱۹۹۰ وارد مرحله نوینی شده است و نیک فرجامی این فرایند در مرحله جدید منوط به توسعه یک هویت مشترک اروپایی است؛ از آن جا که اتحادیه اروپا به دلیل عدم بهره مندی اعضای آن از سازه های بنیادین مشترکی همچون تاریخ و خاطره جمعی نمی تواند یک فرایند هویت یابی جمعی را تجربه نماید

لذا این هویت مشترک لاجرم باید از ماهیتی سیاسی یا پروژه ای برخوردار باشد (کیانی، ۱۳۸۹: ۱۱۹).

مانوئل کاستلز^۱ با بیان اینکه ساخته شدن هویت همواره در چارچوب روابط قدرت صورت می‌گیرد؛ میکوشد با تکیه بر این استدلال، سه جلوه و ریشه متفاوت هویت سازی را از یکدیگر متمایز کند:

- ۱) هویت مشروعیت ساز^۲: هویتی که توسط نهادهای اجتماعی غالب با هدف گسترش و عقلانی سازی سیطره خود بر سایر گروه های اجتماعی شکل می‌گیرد؛
- ۲) هویت مقاومتی^۳: هویتی که بازیگران اجتماعی به حاشیه رانده شده توسط منطق سیطره و با اصول متفاوت از ارزش های این طبقه برای خود ساخته اند؛
- ۳) هویت پروژه ای^۴: بازیگران اجتماعی بر مبنای اندوخته های فرهنگی مشترک می‌کوشند تا هویت جدیدی را بسازند که با تکیه بر آن بتوانند به بازتعریف جایگاه اجتماعی خود بپردازند (Castle; 2004: 8). بنابراین هویت اتحادیه اروپا لاجرم باید سیاسی و پروژه ای باشد.

یکی از موضوعاتی که در شکل گیری هویت اروپایی بر آن تأکید می‌شود، وجود همبستگی است؛ در این راستا، اعضا و شهروندان اتحادیه اروپا باید احساس کنند که به یکدیگر تعلق دارند. با این حال، در خیلی از موارد به این موضوع اشاره می‌شود که هدف، ایجاد یک جامعه اروپای یکنواخت نیست، بلکه برعکس تنوع زبانی و فرهنگی، یکی از مختصات بارز این جامعه به شمار می‌رود که طی آن درک مشترکی از میراث ها و ریشه‌های فرهنگی و روحی به منصفه ظهور می‌رسد. البته از آغاز شکل گیری اتحادیه اروپا روی موضوع تنوع (وحدت در تنوع) تأکید زیادی می‌شد، لکن شیوه های گوناگون برای تفسیر این اصل دیالکتیکی وجود داشت؛ در پاره ای از مواقع وحدت به قیمت تنوع (فرانسه) و در سایر موارد برعکس، تنوع به قیمت وحدت (بریتانیا) به مثابه ی همان مفاهیم متعارض برابری (فرانسه) و آزادی (بریتانیا) تفسیر می‌شد (قوام، ۱۳۸۹: ۸۶).

1- Manuel Castells
2- Legitimizing identity
3- Resistance identity
4- Project identity

در حالی که نگرش انتقادی به هویت مشترک اروپایی با تکیه بر مفهوم اشتراکات می‌کوشد تا وجود هویت جمعی اروپایی را انکار نماید، نگرش مقابل آن که به دنبال اثبات چنین هویتی است، با تأکید بر مفهوم مشابهت‌ها بر وجود هویت جمعی اروپایی هرچند به شکل تکامل نیافته اصرار می‌ورزد؛ در حقیقت آنچه طرفداران هویت جمعی اروپایی از آن به عنوان اشتراکات اروپایی یاد می‌نمایند و در این رهگذر به نمونه‌هایی همچون مسیحیت، امپراطوری رم، روشنگری، صنعتی شدن و... اشاره می‌کند، در درون جوامع اروپایی از جلوه و بروز متفاوتی برخوردار هستند. اشتراکات را نباید با شباهت‌ها یکی دانست؛ در این باره هانتینگتون^۱ با تأکید بر وجود هویت جمعی اروپایی، با هدف اثبات چنین هویتی بیان میدارد: افراد نسبت به آنچه که از آنان متفاوت است متنفّر یا بیمناک اند و نسبت به آنچه شبیه خود می‌پندارند عشق می‌ورزند، هیچ نیرویی به اندازه فرهنگ و تمدن مشترک نمی‌تواند افراد را به یکدیگر وابسته سازد. بنابراین سازه‌هایی چون اتحادیه اروپا به دلیل بهره‌مندی از مشابهت‌های فرهنگی به یقین تجربه‌ای موفقیت‌آمیز خواهد بود (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹). از مهم‌ترین عناصر هویتی اروپا در این بخش، تأکید بر حقوق مدنی، آزادی عقیده و بیان، برابری، حاکمیت قانون، پلورالیسم، دموکراسی و حقوق بشر است؛ بر این اساس اروپاییان نه تنها از ارزش‌ها و تاریخ مشترک برخوردارند بلکه در فرایند یکپارچگی دارای آینده مشترک خواهند بود (Kucera; 2006: 1-5).

هویت اروپایی بر اساس ارزش‌های سیاسی مشترک مانند حقوق بشر و دموکراسی شکل گرفته است (Bellow; 2012: 14). ارزش‌های سیاسی مشترک اتحادیه اروپا تأثیر زیادی در همگرایی اروپا دارد. دولت مدرن، دموکراسی، حقوق بشر، فردگرایی و جدایی دین از سیاست جزء ارزش‌های سیاسی مشترک اتحادیه اروپا قلمداد می‌شود که بخشی از هویت اتحادیه اروپا قلمداد می‌گردد (Scheuer; Schmitt; 2009: 509). این ارزش‌های سیاسی مشترک از ماهیتی هنجاری برخوردارند و تصور و انتظارات ویژه‌ای را از اروپایی بودن به وجود آورده است (Cerutt; 2008: 4).

بنابر آنچه بیان شد، در عرصه بین‌المللی اتحادیه اروپا خود را ملزم به دفاع از حقوق بشر در سیاست خارجی می‌داند. این به دلیل هویت اتحادیه اروپا می‌باشد. عناصر هویتی اتحادیه اروپا ترکیبی از ارزش‌های فرهنگی سنتی و ارزش‌های مدرن تعریف می‌شوند. ارزش‌های فرهنگی سنتی که ریشه در یونان باستان، سنت‌های روم، مسیحیت و ظهور رنسانس دارد و ارزش‌های

مدرنی که بر حقوق مدنی، آزادی عقیده، بیان، اجتماع، برابری، حاکمیت قانون، پلورالیسم، دموکراسی و حقوق بشر تأکید دارد. این اصول و هویت تمایل به حمایت و تقویت آن نوع از سیاست خارجی را دارد که در تعریف استراتژی‌هایش به رعایت این ضوابط و ارزش‌ها پای بند باشند؛ به بیان دیگر هویت اروپایی قدرت استدلالی و جدلی بازیگرانی که معتقد به اعمال سیاست خارجی هستند که مشروعیتش بر آمده از اصل و ارتقاء و حمایت از حقوق بشر و دموکراسی باشد را افزایش می‌دهد؛ در این حالت هویت اروپایی به صورت سببی سیاست خارجی مطرح می‌باشد (ایزدی، هرمزی، ۱۳۸۹: ۲۲۳-۲۳۲).

حقوق بشر در سیاست خارجی اتحادیه اروپا

حقوق بشر برای اروپاییان مفهوم ویژه ای دارد. شاید بتوان گفت رفتار و عملکرد اتحادیه اروپایی، به خصوص از زمانی که در قالب اتحادیه اروپا تلاش نمودند سیاست‌های خود را هماهنگ تر و یکپارچه تر سازند به گونه ای بوده که این امر را القاء می‌کند که اروپا به شکل سستی مدافع ارزش‌های حقوق بشری در مقیاس جهانی است (گلشن پژو، ۱۳۹۰: ۵۰).

تاریخچه حقوق بشر در اروپا به اندازه قدمت خود اروپاست. از زمان امضای معاهده رم^۱ که براساس آن جامعه اروپایی در سال ۱۹۷۵ تاسیس شد، یکپارچگی اروپا مبتنی بر اصول جهان شمول آزادی و مردم سالاری، احترام به حاکمیت قانون، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بوده است. با این اوصاف، سه دهه بعد از معاهده رم، اتحادیه اروپا در زمینه گنجاندن حقوق بشر و اصول مردم سالاری در سیاست خارجی، اقدام مهمی انجام داد و این موضوع با امضای معاهده ماستریخت در نوامبر ۱۹۹۳، وارد مرحله اجرایی شد. معاهده مذکور توسعه و تحکیم مردم سالاری، حاکمیت قانون، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را هدف اصلی سیاست خارجی و امنیت مشترک اتحادیه اروپا، قرار داده و افزون بر آن تصریح داشت که سیاست جامع اروپا در حوزه همکاری توسعه ای باید به توسعه و تقویت مردم سالاری و حاکمیت قانون و نیز احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کمک کند. ماده ۶ معاهده آمستردام نیز، به روشنی بیان می‌کند که اتحادیه براساس اصول آزادی، مردم سالاری، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و حاکمیت قانون، یعنی اصولی که در تمام کشورهای عضو مشترک هستند بنا شده

1- Rome Treaty

است. (King; 2000: 313). می‌توان چنین گفت که حقوق بشر و دموکراسی دو محور مرکزی همگرایی و هویت اروپا می‌باشد.

اتحادیه اروپا حقوق بشر را جهانی، غیرقابل تقسیم، دارای همبستگی و پیوند می‌داند که در برگیرنده حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است؛ این حقوق باید در چهارچوب مناسبات منطقه ای و جهانی به منصفه ظهور برسند. دلایل اهمیت حقوق بشر از نظر اروپاییان موارد زیر است:

- ۱) حقوق بشر تقویت کننده کرامت ذاتی بشر است؛ و باعث شکوفایی فردی می‌شود؛
- ۲) احترام به حقوق بشر باعث ایجاد جوامع صلح آمیز و باثبات می‌شود؛
- ۳) دولت هایی که به حقوق بشر احترام می‌گذارند شرکای قابل اعتمادتری هستند؛
- ۴) هیچ صلح و توسعه پایداری بدون حقوق بشر محقق نمی‌شود (European Comission; 2007: 5).

در راستای حمایت از حقوق بشر در سیاست خارجی اتحادیه اروپا کمیسیون اروپایی در سال ۲۰۰۶، گزارش پیشنهادی کمیسیون روابط خارجی در خصوص ارتقاء نقش اتحادیه اروپا در امور حقوق بشر و دموکراتیزه کردن در کشورهای ثالث را مورد تصویب قرار داد (Agence Europ; 2004). این گزارش پیشنهادی، اولین سند اتحادیه در خصوص تدوین استراتژی حقوق بشر از سال ۱۹۹۵ به بعد می‌باشد و قرار است سیاست اتحادیه در خصوص موضوع حقوق بشر و چگونگی تنظیم آن در روابط خارجی را مورد توجه قرار دهد. حوزه فعالیت کمیسیون در این خصوص عبارت است از

- ۱) ارتقاء سیاست های با ثبات و منسجم در حمایت از موضوع حقوق بشر و دموکراسی در سیاست های اتحادیه اروپا و نیز در سیاست های کشورهای عضو؛
- ۲) دادن ارجحیت به مسئله حقوق بشر و ارتقاء دموکراسی در روابط با کشورهای ثالث عمدتاً از طریق دیالوگ سیاسی و کمک خارجی؛
- ۳) تصویب یک دیدگاه استراتژیک نسبت به موضوع ابتکارات اروپایی برای ارتقاء دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای ثالث (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۸-۱۲۹).

اتحادیه اروپا به عنوان یک قدرت هنجاری طیف وسیعی از ابزارها را برای حمایت از حقوق بشر در روابط خارجی خود در اختیار دارد. مانند بیانیه ها و اعلامیه ها از سوی اتحادیه اروپا و همچنین قطع نامه ها و بیانیه ها یی که با حمایت و بانی گری اروپا در سازمان ملل به تصویب

می‌رسد. هم چنین اتحادیه اروپا در قالب برنامه همکاری و کمک هایی که به دیگر کشورها انجام می دهد و گفتگوهای سیاسی با دیگر کشورها به حمایت از دموکراسی و حقوق بشر می‌پردازد؛ در تمام موافقت نامه هایی که اتحادیه اروپا با دیگر کشورها منعقد می‌نماید رعایت حقوق بشر را به عنوان عنصر ضروری تلقی می گردد (European Comission; 2007: 7). استفاده اتحادیه اروپا از تحریم ها برای پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر نیز در حال افزایش است. فارغ از مؤثر بودن یا نبودن این مورد، آنها به این کار اقدام می‌نمایند. لیبی، سوریه و به میزان کمتری ایران بیشترین موارد در این زمینه هستند (Ford;2013; 2).

اتحادیه اروپا از ابزار فوق در زمینه پیشبرد حقوق بشر استفاده می کند؛ در واقع برنامه مدون حقوق بشر در سیاست خارجی اتحادیه اروپا که (EIDHR) نامیده می‌شود، ابزار فوق را برای رسیدن به اهداف ذیل مطرح نموده است:

- ۱) افزایش احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی در کشورها و منطقه هایی که بیشتر در معرض خطر تهدید قرار دارند؛
- ۲) تقویت نقش جامعه مدنی در ترویج حقوق بشر و اصلاحات دموکراتیک؛
- ۳) اقدام نمودن در مناطقی که تحت پوشش دستور العمل های اتحادیه اروپا قرار دارد. این اقدامات شامل گفتگو در زمینه حقوق بشر، مدافعان حقوق بشر، مجازات اعدام، شکنجه، کودکان و درگیری های مسلحانه و خشونت علیه زنان می باشد؛
- ۴) حمایت و تقویت چهارچوب های بین المللی و منطقه ای برای حمایت از حقوق بشر، عدالت، حاکمیت قانون و حقوق بشر؛
- ۵) افزایش اعتماد و شفافیت در انتخابات دموکراتیک، از طریق نظارت بر پروسه های انتخاباتی (ذاکریان، ۱۳۸۱: ۵۰).

اتحادیه اروپا به عنوان یک قدرت مؤثر جهانی، دارای سیاست مشترک امنیتی و خارجی مدون و مصوب در زمینه حقوق بشر است؛ که دولت های اروپایی را به پیگیری اهداف تعیین شده موظف می کند. برقراری نظارت بین المللی در باب حقوق بشر، روابط اقتصادی با کشورهای ثالث، افکار عمومی جهان و مشارکت کشورهای غیرغربی در مدیریت و بدنه مکانیزم های بین المللی از جمله موضوعات و بسترهای تحت تأثیر سیاست خارجی حقوق بشری کشورهای اروپایی است؛ در چهارچوب این سیاست خارجی و امنیتی، سه عنصر حقوق بشر، امنیت و

اقتصاد دارای ارتباط تعریف شده ای هستند؛ که زمینه را برای استفاده ابزاری از حقوق بشر به ویژه در صحنه روابط دوجانبه و منطقه ای آماده کرده و دست اتحادیه اروپا را برای پیشبرد منافع خود در قالب یک برنامه مدون بازگذاشته است؛ در این میان، فاکتور حقوق بشر در مناسبات سیاسی و اقتصادی و در سیاست بین الملل به درجات مختلف تأثیر گذار است و در برخی مقاطع غالب است (غانبی، ۱۳۹۱: ۲۰).

به طور کلی اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن اهمیت زیادی به مبحث حقوق بشر، ارتقاء دموکراسی و برقراری حکومت قانون در تنظیم روابط خود با کشورهای ثالث می دهند؛ در کلیه موافقت نامه های همکاری اقتصادی-تجاری اتحادیه اروپا با کشورهای ثالث، بند رعایت حقوق بشر وجود دارد. گفت و گوی حقوق بشری اتحادیه با شماری از کشورها وجود دارد و به عنوان یک ابزار سیاست خارجی اتحادیه به خدمت گرفته شده است. اتحادیه اروپا، به دنبال این است تا از طریق افزایش همکاری اقتصادی و انجام مذاکرات سیاسی با کشورهای ثالث، در موارد حقوق بشر و دموکراتیزه کردن کشورهای دیگر تأثیر بگذارد. این در حالی است که مبحث حقوق بشر علی رغم اهمیت آن در کشورهای اروپای غربی و اتحادیه اروپایی، در بسیاری از موارد به صورت یک ابزار سیاسی از سوی اتحادیه و کشورهای عضو آن در روابط با کشورهای ثالث به کار می رود. موضوع حقوق بشر در تنظیم روابط اتحادیه اروپایی، با کشورهای ثالث معلولی از فضای کلی روابط، منافع سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپایی و دیدگاه کلی است که اتحادیه اروپا نسبت به این کشورها دارد و صرفاً در چهارچوب موضوع های حقوق بشری نمی باشد (خالوزاده، کیانی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳).

نهادها و معاهدات حقوق بشری اتحادیه اروپا

با رشد روز افزون گفتمان حقوق بشر و شکل گیری اسناد بین المللی حقوق بشر، حرکت نوین بشرگرایی رفته رفته در عرصه جهانی به مناطق و قاره ها سرایت کرد. تا آنجا که حقوق بشر به عنوان یکی از مبانی همگرایی منطقه ای به شمار رفته است. همگرایی های منطقه ای براساس سوابق و اشتراکات تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی به عنوان اقدامی داوطلبانه اصولاً بر سه پایه دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون استوار شده است. بی تردید این سه اصل تنیده در یکدیگرند و اروپاییان در تدوین اسناد حقوق بشر منطقه ای پیشگام شده و کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی های اساسی را تدوین نمودند (اخوی، ۱۳۸۸: ۲).

نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر، عمدتاً مبتنی بر دو معاهده در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و منشور اجتماعی اروپایی است. حقوق مدنی به تفصیل در کنوانسیون مورد توجه قرار گرفته و منشور فهرستی از حقوق اجتماعی را ارائه می‌دهد. علاوه بر این دو سند باید "کنوانسیون حمایت از اقلیت های ملی" و "کنوانسیون اروپایی منع شکنجه و رفتارها و مجازات های غیر انسانی و تحقیر آمیز" را از دیگر منابع نظام اروپایی حمایت حقوق بشر محسوب کرد (یاری، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

شورای اروپا در سال ۱۹۴۹ با هدف گسترش همکاری های سیاسی و حقوق بشر توسط کشورهای اروپای غربی تاسیس شد و هم اکنون اکثر کشورهای اروپایی در آن عضو هستند. این شورا در سال ۱۹۵۰ موفق شد کشورهای اروپای غربی را ترغیب به امضای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نماید. حقوق مدنی و سیاسی این کنوانسیون بسیار مشابه حقوق پیش بینی شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر است. حقوق اقتصادی و اجتماعی در سند دیگری یعنی منشور اجتماعی اروپایی درج شده اند. امضا کنندگان اولیه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر کشورهای اروپای غربی بودند، اما پس از پایان جنگ سرد، در اوایل دهه ۱۹۹۰ بسیاری از کشورهای اروپای شرقی از جمله روسیه، نیز به آن پیوستند. امروزه این میثاق توسط ۴۰ کشور امضاء شده و ۸۰۰ میلیون نفر را در برمی گیرد (امیدی، ۱۳۸۸: ۳۱۶).

تدوین کنندگان معاهده سعی کرده اند که با در نظر گرفتن اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان نقطه آغازین کار خود، از طریق حفظ و افزایش درک از حقوق بشر و آزادی های اساسی، هدف شورای اروپا یعنی حصول به وحدت بیشتر بین اعضاء را پی بگیرند و اعتقاد داشتند که نظام منطقه ای بهترین راه برای تامین این هدف می باشد چرا که کشورهای این منطقه از فرهنگ و باورهای مشترک برخوردار بودند و بهتر می توانستند به تفاهم دست یابند. آنها میراث مشترکی از سنتهای سیاسی، آمال و آزادی و حکومت قانون داشتند؛ لذا، می توانستند اولین قدم ها را برای اجرای دسته جمعی برخی حقوق مطروحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۹۴۸ بردارند. حمایت از این حقوق جز با باور عمیق به آزادی های اساسی بشرکه پایه صلح و عدالت جهان است، پیاده کردن دموکراسی و افزایش فهم و رعایت حقوق بشر ممکن نبود. به طور خلاصه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر تلاشی است جمعی در سطح اروپا برای تضمین برخی حقوق مندرجه در اعلامیه جهانی حقوق بشر، حفظ منافع مشترک دولت های اروپایی در تضمین امنیت

دموکراتیک در سراسر اتحادیه اروپا و ایجاد پایه های اتحاد هر چه بیشتر بین دولت های اروپایی (میری لواسانی، ۱۳۸۷: ۲).

طبق ماده ۱۹ کنوانسیون، مسوولیت نظارت بر اجرای مفاد کنوانسیون به کمیسیون اروپایی حقوق بشر و دیوان اروپایی حقوق بشر واگذار شده بود؛ در سال ۱۹۹۸ یعنی پس از گذشت نزدیک به نیم قرن نظام نظارتی کنوانسیون اروپایی دست خوش تحول اساسی گردید؛ در این سال مطابق پروتکل شماره ۱۱، دو نهاد فوق منحل شدند و به جای آن یک نهاد واحد یعنی دیوان اروپایی حقوق بشر ایجاد گردید. علت ضرورت اصلاح نظام موجود، افزایش بیش از حد دعوی مطروحه در دیوان و ناتوانی این مرجع در رسیدگی سریع به این دعوی و در نتیجه کاهش کارایی نظام نظارتی کنوانسیون عنوان شد (سادات اخوی، ۱۳۸۴: ۲۱۴-۲۱۵).

از نقطه نظر عملی عمده دلایل موفقیت کنوانسیون، سازوکار نظارتی خوب پرداخته شده آن بوده است که در عمل به طور مؤثری تضمین حقوق و آزادی های مندرج در کنوانسیون را امکان پذیر ساخته است، در حال حاضر بر دو مبنای دادگاه اروپایی حقوق بشر و کمیته وزراء استوار است. دادگاه محکمه ای است که نسبت به دعوی اقامه شده از سوی اشخاص و دولت ها آرای الزام آوری صادر می نماید. کمیته وزراء هم رکن سیاسی شورا است، مسوولیت خاص و دقیق نظارت بر آرای دادگاه را برعهده دارد؛ در واقع کنوانسیون یکی از سنگ بناهای ساختار سیاسی اروپا است، چرا که دولت ها از طریق حضور نماینده شان در شورای اروپا بر اجرای آرای دادگاه توسط دولت محکوم علیه نظارت می کنند. امروزه آرای دادگاه در مجامع معتبر علمی مورد توجه قرار می گیرد و به عنوان حقوق موضوعه بین المللی به آن استناد می شود (لواسانی، ۱۳۸۷: ۹). شورای اروپا، پارلمان اروپا و کمیسیون اروپا از نهادهای تأثیر گذار در زمینه حقوق بشر هستند.

شورای اروپا

مهم ترین هدف شورای اروپا، ایجاد نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر و هم چنین حفظ آزادی های فردی و دموکراسی است. شورای اروپا به منظور نهادینه کردن دموکراسی و حمایت کامل از حقوق بشر، همکاری نزدیکی با اتحادیه اروپایی، سازمان امنیت و همکاری اروپا، سازمان ملل و آژانس های تخصصی آن و سازمان های غیردولتی بین المللی و منطقه ای فعال در زمینه حقوق بشر، برقرار کرده است. شورای اروپا برای نیل به اهداف خود، از سازوکار و ابزارهای مختلفی بهره می گیرد. مهم ترین ارکان شورای اروپا در این خصوص عبارتند از کمیته

وزراء، مجمع پارلمانی، مجمع مسولان محلی و منطقه ای اروپا و کمیته های دولتی کارشناسان. مهم ترین اهداف شورای اروپا عبارت اند از: حمایت از حقوق سیاسی و مدنی از طریق طرح شکایت افراد به دادگاه، حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی بر مبنای اصول منشور اجتماعی اروپا، لغو مجازات اعدام، مبارزه با نژادپرستی، آزادی بیان و مطبوعات، حمایت از محیط زیست، ترویج و توسعه دموکراسی و مانند آن (دهقانی، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۲۰۵).

پارلمان اروپا

یکی از فعال ترین نهادهای اتحادیه اروپا در زمینه حقوق بشر پارلمان اروپا است؛ در این ارتباط پارلمان اروپا با طرح سوال و تحقیقات، انجام بحث، تصویب قطع نامه های حقوق بشری، اعزام هیئت های پارلمانی بین المجالس به کشورها و داشتن ارتباط مؤثر با سازمان های حقوق بشری و مدافعان حقوق بشر در این زمینه به فعالیت می پردازد (گلشن پژو، ۱۳۹۰: ۵۱). پارلمان اروپا دارای ۲۰ کمیسیون است که کمیسیون امور خارجی، حقوق بشر و سیاست خارجی و امنیتی مشترک یکی از مهم ترین کمیسیون های آن به حساب می رود که مباحث حقوق بشر همواره از اولویت های آن به حساب می آید. این کمیسیون دارای یک کمیته فرعی تحت عنوان کمیته فرعی حقوق بشر است که در خصوص وضعیت حقوق بشر در کشورهای غیر عضو اتحادیه فعالیت می کند. کمیسیون مذکور سه بار در ماه تشکیل جلسه می دهد که یک بار آن در استراسبورگ و دوبار آن در بروکسل است (دهقانی، ۱۳۸۲: ۲۰۵-۲۰۶).

پارلمان اروپا یکی از فعال ترین نهادهای اتحادیه اروپا در زمینه انتقاد علیه ایران در مساله حقوق بشر است. این نهاد از طریق صدور قطع نامه، تدوین گزارشات، طرح سوالات و مسائلی که در کمیسیون اروپایی عنوان می کند نقش قابل توجهی در شکل گیری افکار عمومی اروپاییان علیه ایران ایفا کرده است. همچنان که به طور غیر مستقیم بر قطع نامه های سازمان ملل تأثیر گذار بوده است. (موسویان، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

کمیسیون اروپا

از دیگر نهادهای تأثیرگذار در زمینه حقوق بشر می باشد که مسوول روابط اتحادیه اروپا با سازمان ملل و نهادهای بین المللی حقوق بشر می باشد. کمیسیون اروپا در این زمینه نقش منحصر به فرد ارتقاء، ثبات در فعالیت های اتحادیه و کشورهای عضو در خصوص حقوق بشر را بر عهده دارد. کمیسیون همچنین براساس دستورالعمل های تعیین شده برای آن، از طریق مشارکت در بحث های شورا و نظارت بر توسعه وضعیت های حقوق بشری در عرصه بین

المللی، مطمئن می‌گردد تا اولویت سیاسی اتحادیه و همچنین سیاست مشترک خارجی و امنیتی آن توسط جامعه اروپا منعکس گردد و نقطه نظرات جامعه اروپا را نیز، در طرح ریزی گزارش سالانه شورا در مورد حقوق بشر (که از سال ۱۹۹۹ آغاز شده است)، لحاظ می‌کند (گلشن پژو، ۱۳۹۰: ۵۲).

نتیجه گیری

اتحادیه اروپا در قالب پیمان ماستریخت سعی در همگرایی بیشتر در عرصه سیاسی روابط بین الملل دارد. حقوق بشر، یکی از مبانی همگرایی اتحادیه اروپا محسوب می‌گردد. اروپای غربی، به عنوان خاستگاه تمدن غرب، نسبت به معیارها و ارزش های تمدن محور خود حساسیت ویژه ای دارد. اتحادیه اروپا با تکیه بر حقوق بشر در سیاست خارجی و امنیتی خود تلاش دارد سیاست خارجی هنجارگرا را به منصفه ظهور برساند؛ و حقوق بشر را به عنوان یکی از ارمغان های اومانستی معرفی نماید و نقش کلیدی در هنجارسازی و اجرای حقوق بشر ایفاء نماید. اروپایی ها به طور صریح گسترش هر چه بیشتر روابط با ایران را وابسته به رعایت بیشتر حقوق بشر و تلاش در جهت دموکراتیک کردن این کشور نموده اند؛ کشور های اروپایی برای تحت فشار قرار دادن ایران بر این مسئله تأکید می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران برای داشتن روابطی منطقی با اتحادیه اروپا و توسعه آن باید به دغدغه های اتحادیه اروپا در خصوص آنچه، آنرا عدم رعایت حقوق بشر در ایران می‌نامند، توجه و آنها را رعایت نماید؛ در واقع بحث حقوق بشر یکی از چالش دائمی اتحادیه اروپا و ایران، بوده است.

منابع

- خوشوقت، محمدحسین (۱۳۸۵)، تجزیه و تحلیل تصمیم گیری در سیاست خارجی، تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- قوام، سید عبدالعلی و داوود کیانی (۱۳۸۹)، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اخوی، سیدعلی سادات (۱۳۸۴)، پروتکل شماره ۱۴ و اصلاح نظام نظارتی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۰.

اخوی، سیدعلی سادات و حوریه حسینی اکبرنژاد (۱۳۸۸)، اعمال سرزمینی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۲۹، شماره ۴.

استویانف، استویان (۱۳۹۰)، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا: فرصت یا تهدید، ترجمه شانی هرمزی، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.

افغان، مسعود (۱۳۹۰)، سیاست مشترک امنیتی خارجی اتحادیه اروپا، سیمای اقتصادی، شماره ۲۸۶.

امیدی، علی (۱۳۸۸)، حقوق بین الملل از نظریه تا عمل، تهران: نشر میزان.
ایزدی، پیروز و شانی هرمزی (۱۳۸۹)، اتحادیه اروپا؛ ابعاد و پیامدها، "اتحادیه اروپا، هویت، امنیت و سیاست، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

برزگر، کیهان و بهروز مختاری (۱۳۹۲)، ابعاد، پیامد و چالش‌های عضویت ترکیه در اتحادیه اروپایی، فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال اول، شماره دوم
خالوزاده، سعید (۱۳۸۳)، اتحادیه اروپایی، چاپ اول، تهران: سمت.
خالوزاده، سعید و داوود کیانی (۱۳۹۰). "اتحادیه اروپا و نظام بین‌الملل"، فصلنامه سیاست، شماره ۲۱.

سجادپور، سیدمحمدکاظم و فاطمه محمدی (۱۳۹۱)، حقوق بشر و سیاست خارجی: چهارچوب‌های مفهومی و عملیاتی، فصلنامه راهبرد، شماره ۶۳.

شیرغلامی، خلیل (۱۳۸۶)، اتحادیه اروپایی و سیاست خارجی هنجاری، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۴.

فریمن، مایکل (۱۳۸۷)، حقوق بشر رویکردی میان‌رشته‌ای، ترجمه کیوانفر، تهران: هرمس.

قوام، سیدعلی (۱۳۸۹)، چالش‌های هویتی در اتحادیه اروپا، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کلارک، یان (۱۳۸۶)، جهانی شدن و نظریه‌ی روابط بین‌الملل، ترجمه‌ی فرامرز تقی‌لو، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

کیانی، داوود (۱۳۸۹)، اتحادیه اروپا: هویت، امنیت و مشروعیت، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.

- لینکلتر، آندر (۱۳۸۵)، نظریه هنجارگرا و روابط بین الملل، در فهم مفاهیم اساسی روابط بین الملل، ترجمه: لیلا سازگار، تهران: مرکز سیاسی و بین المللی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، سازه انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین الملل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، تحول در نظریه های بین المللی، چاپ اول، تهران: سمت.
- مصفا، نسرین (۱۳۸۷)، جایگاه حقوق بشر در نظریه های روابط بین الملل، فصلنامه سیاست، شماره ۴.
- نیوجنت، نیل (۱۳۸۸)، سیاست و حکومت در اتحادیه اروپا، ترجمه: محسن میردامادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، سازه انگاری از روابط بین الملل تا سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۴.
- هرسیچ، حسین و مریم سیدی (۱۳۸۶)، نقش قدرت مدنی در سیاست خارجی، پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲.
- واعظی، محمود (۱۳۸۹)، هویت جمعی و همگرایی اروپایی، فصلنامه سیاست، شماره ۳۲.
- واعظی، محمود (۱۳۹۰)، اتحادیه اروپا از قانون اساسی واحد تا معاهده لیسبون، فصلنامه سیاست، شماره ۳۰.
- وهاب پور، پیمان (۱۳۸۴)، نقش آفرینی اتحادیه اروپا از دید سازه انگاری، پژوهش حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱۴.
- یاری، بهروز (۱۳۸۲)، اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران: چالش حقوق بشر، کتاب اروپا ۲، تهران: ابرار معاصر.

Smith, S (2001), Reflectivist and Constructivist Approaches in international Theory, in Baylis49.

Tocci; Nathalie (2007), Profiling Normative Foreign Policy: the European Union and its Global Partners; Center for European Policy Studies; NO 279.

Willmer, frank (2002), The social construction of the man, state and war, London:Routledg.